

## اقسام حکم شرعی به اعتبار شئون معصوم به هنگام صدور حکم و ضوابط آن

سپهر جوانبخت<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۲۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۸/۱۹

### چکیده

احکام اسلامی و به تبع آن احکام جزایی با توجه به مناصب معصومین به هنگام صدور حکم به سه دسته الهی، قضایی و حکومتی تقسیم می‌شوند. احکام الهی، احکامی ثابت و غیرقابل تغییر هستند که معصوم به هنگام تبلیغ حکم خدای سبحان بیان کرده است و احکام قضایی، احکامی هستند که معصوم به هنگام رفع خصومت و منازعه صادر شده‌اند و معصوم در زمان صدور حکم در مقام بیان حکمی الهی و ابدی نبوده است؛ بلکه چنین حکمی مختص به همین واقعه بوده است. احکام حکومتی، احکامی هستند که معصوم در مقام ولایت و با در نظر گرفتن مصالح جامعه اسلامی صادر کرده است. عدم توجه به تفکک یک بین احکام شرعی از نظر الهی، قضایی یا حکومتی می‌تواند باعث انحراف فقیه یا قانونگذار در مسیر اجتهاد یا قانون‌گذاری گردد و برخی روایات را به ظاهر متناقض نشان بدهد حال آن که با تفکیک بین روایات این مشکل رفع خواهد شد

**کلید واژگان:** مناصب معصوم، حکم الهی، حکم قضایی، حکم حکومتی.

<sup>۱</sup> دانش‌پژوه سطح ۳ حوزه علمیه تهران و دانش‌آموخته کارشناسی ارشد رشته فقه و حقوق جزا دانشگاه شاهد تهران.

## مقدمه

جوامع بشری در بستر زمان و مکان همواره با تحولات گوناگونی مواجه می‌شوند و همین امر ابعاد مختلف زندگی اجتماعی را دچار تغییر می‌کند. از جمله مواردی که از رهگذر این تحولات تأثیر می‌پذیرد، قوانین و مقررات حاکم بر جوامع است. احکام و قوانین جزایی اسلام نیز از این قاعده مستثنی نیست؛ از همین رو در بین فقهای اسلامی، بحثی تحت عنوان احکام ثابت و متغیر مطرح شده است. بر همین اساس، در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان احکام جزایی اسلام را با عنایت به شئون و مناصب مختلف ائمه‌ی معصومین (علیهم السلام) به سه بخش تقسیم کرد: اول، احکام الهی جزایی که غیر قابل تغییر و همیشگی است. دوم، احکام قضایی که در مقام حل و فصل اختلافات و رفع خصومت در موردی خاص از معصومین (علیهم السلام) صادر شده است. سوم، احکام ولایی یا حکومتی که مربوط به اداره امور جامعه و مصالح عمومی است و معصومین به ویژه پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین (علیهم السلام) با در نظر گرفتن اقتضائات حاکم بر اداره جامعه احکامی را صادر کرده‌اند. بر این اساس سؤال اصلی پژوهش حاضر آن است که مصادیق و ضوابط تشخیص احکام قضایی و حکومتی در ابواب جزایی چیست؟

## مفهوم حکم شرعی

پیش از بیان اقسام حکم شرعی به اعتبار شئون اهل بیت (علیهم السلام)، مفهوم حکم شرعی را تبیین می‌کنیم؛ برای این امر ابتدا معنای اصطلاحی هر کدام از واژه‌های «حکم» و «شرع» را مستقلاً مورد بحث قرار داده، سپس تعریف جامعی از حکم شرعی بیان خواهد شد.

## معنای اصطلاحی حکم شرعی

در این بخش ابتدا کلمه (حکم) و کلمه (شرع) را به صورت جداگانه، سپس به شکل ترکیبی معنای اصطلاحی آن را بیان خواهیم کرد.

زمانی که در منابع اسلامی در باب معنا و مفهوم اصطلاحی واژه حکم جستجو کنیم، خواهیم دید که فقها این موضوع را به شکل مستقل مورد بحث قرار نداده‌اند و به مناسبت، تعاریف گوناگونی را ارائه کردند که غالب آن‌ها ناظر به تعریف (حکم شرعی) است؛ بنابراین در این بخش ما تنها عباراتی را از علما ذکر می‌کنیم که ناظر به کلمه (حکم) است و تعاریف مربوط به حکم شرعی را در بخش مربوط به آن مفصلاً مورد بررسی قرار خواهیم داد.

تنها کسی که فقط واژه حکم را بررسی کرده است مرحوم علامه طباطبایی است که در کتاب المیزان می‌نویسد: «ماده (حکم) دلالت دارد بر اتقان و استحکامی که اگر در هر چیزی وجود داشته باشد، اجزایش از تلاشی و تفرقه محفوظ است، خلاصه هر موجودی که از روی حکمت به وجود آمده باشد، اجزایش متلاشی نگشته و در نتیجه، اثرش ضعیف و نیرویش در هم شکسته نمی‌شود، این است همان معنای جامعی که برگشت جمیع مشتقات این ماده، از قبیل احکام و تحکیم و حکمت و حکومت و... به آن است. انسان در وظایف مقرر در میان موالی و عبید و حقوق دایره در بین مردم به یک نوع از این اتقان بر می‌خورد، و می‌بیند که موالی و رؤسا، وقتی عبید و رؤوسین خود را به چیزی امر می‌کنند، گویا تکلیف را به مأمورین گره زده و آنان را بدان پایبند می‌سازند، گرهی که نتوانند بگشایند و قیدی که نتوانند از آن رهائی بیابند.» (الطباطبایی، «المیزان فی تفسیر القرآن»، ۱۳۷۲؛ ج ۷، ص ۱۱۵)

تعاریف دیگری برای کلمه حکم بیان شده که ظاهراً منظور از آن‌ها همان حکم شرعی است. به عنوان نمونه شهید اول در کتاب القواعد و الفوائد تعریف‌های متفاوتی برای این کلمه ارائه می‌دهد: «الحکم: خطاب الشرع المتعلق بأفعال المكلفین بالاقضاء أو التخیی. و زاد بعضهم:

أو الوضع. والوضع: هو الحكم على الشيء بكونه سبباً، أو شرطاً، أو مانعاً. (عاملی، «القواعد و الفوائد»، بی تا، ج ۱/ص ۳۹) و در جای دیگر به مناسبت بحث قضاوت می نویسد: «و الحكم إنشاء إطلاق أو إلزام فی المسائل الاجتهادیه و غیرها مع تقارب المدارک فیها مما یتنازع فیہ الخصمان لمصالح المعاش.» (عاملی، «القواعد و الفوائد» بی تا؛ ج ۱، ص ۳۲۰)

بنابراین کلمه (حکم) به طور کلی دارای دو مفهوم است: حکم به معنای صدور فرمان و دستور دادن است که می تواند با توجه به متعلق دستور یا صادر کننده حکم، تقسیم بندی شود. به طور مثال اگر این دستور از جانب خدای سبحان به مکلفین تعلق بگیرد آن حکم، حکم شرعی است و اگر آن حکم از جانب حاکم اسلامی باشد آن حکم، حکم حکومتی است و به همین شکل در موارد دیگر قابل تقسیم بندی است. حکم به معنای دادرسی و فیصله دادن منازعات است به این شکل که برای قضاوت کردن و فصل خصومت حکمی صادر می شود.

## معنای اصطلاحی شرع

در بین عبارات فقها نیز در مورد کلمه شرع به شکل مستقل بحثی صورت نگرفته است و غالباً به همان معنای حکم شرعی است اما در برخی عبارات تعریفی را یافتیم و بعد از آن به بررسی معنا و مفهوم حکم شرعی خواهیم پرداخت.

در تفسیر شریف المیزان علامه طباطبایی ذیل تفسیر آیه شریفه «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا» (مائده: ۷۸) به مناسبت به بررسی معنای شرع می پردازد.

« یعنی همان طور که قبلاً خاطر نشان کردیم کلمه شریعت به معنای طریق است، و اما کلمه (دین) و کلمه (ملت) معنای طریقه خاصی است، یعنی طریقه ای که انتخاب و اتخاذ شده باشد، لیکن ظاهراً در عرف و اصطلاح قرآن کریم کلمه شریعت در معنایی استعمال می شود که خصوصی تر از معنای دین است، همچنان که آیات زیر بر آن دلالت دارد: «ان الدین عند الله

الاسلام»، پس شریعت عبارت است از طریقه‌ای خاص، یعنی طریقه‌ای که برای امتی از امت‌ها و یا پیامبری از پیامبران مبعوث به شریعت تعیین و آماده شده باشد، مانند شریعت نوح، و شریعت ابراهیم، و شریعت موسی، و شریعت عیسی، و شریعت محمد (صلی الله علیه و آله)، و اما دین عبارت است از سنت و طریقه الهیه حال خاص به هر پیامبری و یا هر قومی که می‌خواهد باشد، پس کلمه دین معنایی عمومی‌تر از کلمه شریعت دارد، و به همین جهت است که شریعت نسخ می‌پذیرد، ولی دین به معنای عمومی‌اش قابل نسخ نیست.» (الطباطبایی، «المیزان فی تفسیر القرآن»، ۱۳۷۲؛ ج ۵، ص ۳۵۰)

همچنین در تفسیر رازی نیز کلمه شرع در همان معنای حکم شرعی به کار رفته است. «عنی شریعت همان مواردی است که خداوند بر مکلفین واجب کرده است که از همان راه بروند.» (الرازی، «تفسیر الرازی»، ۱۴۰۱؛ ج ۱۲، ص ۱۲)

بنابراین مراد از شریعت در متون اسلامی، مجموعه‌ای از احکام شرعی است که خداوند آن را از طریق پیامبران خود بر بندگان ابلاغ کرده است. به عبارت بهتر، شرع همان نظام فراگیری است که در تمام ابعاد زندگی انسان دارای قوانینی است و آن قوانین توسط پیامبر اسلام بر بندگان نازل شده است.

بعد از مشخص شدن معنای لغوی و اصطلاحی هر کدام از دو کلمه «حکم» و «شرعی» به شکل جداگانه به بررسی معنا و مفهوم ترکیب آن دو می‌پردازیم.

مرحوم میرزای نایینی ذیل بحث تفاوت حق شرعی و حکم شرعی تعریفی را برای حکم شرعی ارائه دادند شبیه به تعریف شهید اول که پیشتر ذیل کلمه حکم آن را بیان کردیم:

«حکم شرعی آن چیزی است که به عمل مکلفین تعلق دارد چه به شکل عمل واجب چه به شکل عمل تخییری و اگرچه گاهی آثار حق شرعی و حکم شرعی مشترک می‌شود مانند جایی که واهب (هبه کننده) می‌تواند از هبه خود برگردد یا جایی که صاحب خیار می‌تواند معامله

را فسخ کند؛ اما در هر صورت بنیاد حق شرعی و حکم شرعی تباین دارد چرا که در مثال اول جواز رجوع تنها یک حکم شرعی بر خلاف مثال دوم که یک حکم شرعی است.» (الغروی النائینی، «منیة الطالب فی حاشیة المکاسب»، بی تا؛ ج ۱، ص ۴۱)

این تعریف که از مشهورترین تعریف در بین فقهاست را می توان از جهاتی دارای اشکال دانست؛ توضیح آنکه احکام شرعی را از جهت ارتباط با مکلف، می توان به سه دسته تقسیم کرد: اول، حکم شرعی که متعلق است به فعل مکلف مثل وجوب نماز. دوم، حکم شرعی که متعلق است به ذات مکلف مثل زوجیت. سوم، حکم شرعی که متعلق است به شی ای که مربوط به مکلف است مثل لباس نمازگزار. اشکال این تعریف از این نظر است که تعریف فوق فقط شامل دسته اول احکام شرعی است.

اشکال دوم آنکه برخی از احکام شرعی مربوط به افعال افرادی است که مکلف نیستند مانند احکامی که مربوط به جرائم صبی است.

علاوه بر این رکن اصلی خطاب همان لفظ است و اگر ما خطاب را حکم شرعی بدانیم، احکامی که از طریق فعل معصوم یا تقریر معصوم به ما رسیده باشد از تعریف حکم شرعی خارج می شود؛ بنابراین این تعریف از جامعیت نیز برخوردار نیست.

همچنین حکم شرعی دارای مراحل است: مرحله اقتضا: شارع بنابر مصالح و مفاسدی که در اشیا می بیند و مقدمات جعل حکمی که بر اساس آنها فراهم می شود، حکمی را در نظر می گیرد.

مرحله انشاء: شارع مقدس بنابر همان مصالح و مفاسد، قوانین و احکام مناسبی را وضع می کند. مرحله فعلیت: در این مرحله شارع مقدس قوانینی را که وضع کرده به بندگان اعلام می کند. مرحله تنجیز: در این مرحله حکم به بندگان رسیده و ترک آن برای مکلفین مجاز نیست.

(الهاشمی الشاهرودی، «بحوث فی علم الاصول»، ۱۴۱۷؛ ج ۴، ص ۱۹۴)

حال اگر ما خطاب را حکم شرعی بدانیم، تعریف ذکر شده دو مرحله اول را شامل نمی‌شود و از این جهت نیز جامع نخواهد بود.

اشکال آخر اشکالی است که مرحوم شهید صدر بیان فرمودند که خطابات، احکام شرعی نیستند بلکه کاشف از این احکام هستند و خودشان تعریفی را از حکم شرعی ارائه می‌دهند.

« حکم شرعی همان چیزی است که خداوند سبحان برای تنظیم زندگی انسان تشریح فرموده است. و خطابات شرعی (قرآن و روایات) نشان دهنده و کاشف از حکم شرعی هستند و هیچ کدام از این خطابات حکم شرعی نیستند. بنابراین تعریف قدمای اصولی از حکم شرعی که خطابات را حکم شرعی تعریف می‌کردند صحیح نیست؛ چون خطاب کاشف از حکم شرعی است و در واقع آنچه مدلول خطابات حکم شرعی هستند.» (الصدر، «دروس فی علم الاصول»، ۱۴۰۶؛ ج ۱، ص ۵۲)

از جمله تعاریف دیگر حکم شرعی، تعریف مرحوم خوئی است که این تعریف نیز خالی از اشکال نیست؛ ایشان در تعریف حکم شرعی می‌نویسد: « احکام شرعی، نظیر محمولات کلی مجعول برای موضوعات خود هستند که وجود آنها به نحو قضایای حقیقی مقدر است.» (خوئی، «اجود التقریرات»، ۱۳۵۲؛ ج ۲، ص ۳۸۱)

آیت الله کرباسی در نقد این تعریف می‌نویسد: «برخی چنین پنداشته‌اند که حکم تکلیفی امری مجعول است، پیش از هر سخنی در این زمینه لازم است به معنای جعل توجه کنیم حقیقت جعل در امور انشائیه اعم از اینکه جعل آنها از ناحیه شارع صورت پذیرد مانند اینکه دستور دهد: (من حاز ملک) یا به جعل غیر شارع باشد نظیر جعل ملکیت و زوجیت به واسطه عقد، عبارت است از قصد تحقق حقیقت این عنوان جعل شده به واسطه جاعل و اراده تحقق آن از سوی منبعی که ایجاد انگیزه و داعی می‌کند؛ از این رو اگر حکم از امور جعلی انشایی است ناگزیر از امور

قصدی نیز هست. به این معنا که حقیقت آن جز به قصد تحقق آن انشاء محقق نمی‌گردد، نظیر عنوان تعظیم و توهین و نظایر آنها، به خلاف امور تکوینی خارجی که تحقق آنها در مواردی بدون اراده و قصد فاعل صورت می‌پذیرد مانند قتل، ضرب، شتم و...» (کرباسی، «منهاج الاصول»، ۱۴۱۱؛ ج ۵، ص ۱۳۲-۱۳۱)

بنابراین با توجه به ایرادات وارده بر تعاریف ذکر شده، بهترین تعریف حکم شرعی تعریفی نزدیک به آن عبارتی است که شهید صدر فرمودند: «التشريع الصادر من الله تعالى لتنظيم حياة الانسان». و اگر بخواهیم کمی کامل تر تعریف را بیان کنیم، می‌توان گفت: احکام شرعی مجموعه قواعد و قوانینی است که برای تنظیم امور دنیوی و اخروی بندگان از سوی خدای سبحان صادر شده است.

### احکام الهی، قضایی و حکومتی

پس از بیان حکم مفهوم حکمی شرعی، اقسام حکم شرعی به لحاظ الهی، قضایی و حکومتی بیان می‌شود. احکام شرعی به اعتبارات مختلفی قابل تقسیم بندی هستند به طور مثال احکام شرعی به اعتبار عروض یا عدم عروض حالات استثنایی به احکام اولی و ثانوی یا به اعتبار وجود یا عدم شک در مکلف به احکام اولی و ظهاری تقسیم می‌شوند که این اقسام از حکم شرعی مفصلاً مورد بحث قرار گرفته‌اند؛ اما در پژوهش پیش رو احکام شرعی به اعتبار شئون معصومین (علیهم السلام) به هنگام صدور حکم، مورد بحث قرار خواهد گرفت. آیت الله مکارم شیرازی در کتاب انوار الاصول به همین شئون و مناصب اشاره کرده‌اند:

«نبی خدا دارای سه مقام و منصب است: اول: مقام فتوا دادن و بیان احکام شرعی دوم: منصب قضاوت کردن و رفع خصومت بین مردم سوم: مقام ولایت فقیه که عبارت است

لقيام حکم شرعی به اقتدار شومیه معصومیه مقام صدور حکم و موبطالات



از اجرای احکام الهی که به حکومت مربوط است.» (مک‌آرم شیرازی، «انوار الاصول»، ۱۴۲۸؛ ج، ص ۲۵۷)

بنابراین احکام شرعی با توجه به مناصب معصومین (علیهم السلام) در هنگام صدور حکم، به سه دسته حکم الهی، حکم قضایی و حکم حکومتی تقسیم می‌شوند که در ادامه هر یک از آنها بررسی خواهد شد.

### حکم الهی

علما تعاریف مختلفی در رابطه با حکم الهی ارائه کردند که در این بخش به بیان آنها پرداخته خواهد شد.

حکم الهی، حکمی است که از جانب خداوند صادر شده است و پیامبر (صلی الله علیه) و معصومین (علیهم السلام)، موظف به ابلاغ آن هستند. (طباطبائی، «بحثی درباره مرجعیت و روحانیت»، ۱۳۴۱؛ ج ۱، ص ۸۳)

در تعریف دیگری از حکم الهی، منصب مبلغ بودن و بیان احکام مورد توجه است: می‌دانیم احکام اسلامی از هر نوع که باشند احکامی الهی هستند که به واسطه جبرائیل امین به پیامبر برای ابلاغ به مردم فرود آمد و بدون کم و کاست به مردم ابلاغ شد. (جناتی، «ادوار اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی»، ۱۳۷۲؛ ج ۱، ص ۴۴۴)

بنابراین حکم الهی، حکمی است که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) با توجه شأن مبلغ بودن دین خدا بدون هیچ کم و کاستی به مردم رساندند. هر کدام از انواع حکم شرعی دارای خصوصیتی است؛ یکی از مهم ترین ویژگی‌های احکام الهی ثابت بودن آن است که این احکام را از دو قسم دیگر جدا می‌کند که در بین آیات و روایات شواهد زیاد دارد از جمله این آیات، آیه ۳۸ سوره احزاب است که می‌فرماید:

«مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا» بر پیامبر در (انجام) آنچه خداوند برای او تعیین کرده هیچ سختی و محذوری نیست، چنان که خداوند درباره‌ی انبیای قبلی نیز این سنت را قرار داده بود (که آداب و رسوم جاهلی و بی‌اساس را بشکنند)، و فرمان خدا همواره سنجیده و اندازه‌گیری شده است.

همانطور که از ظاهر آیه پیدا است بحث در مورد جایی است که پیامبر اسلام نقش بیان حکم خدا و تبلیغ آن را دارد که بیان می‌دارد انبیای الهی در بیان احکام الهی هیچ محذوریتی قائل نیستند. با توجه به این نکته می‌توان دریافت پیامبر در مقام بیان حکم الهی هستند؛ حال در انتهای آیه با عبارتی روبرو می‌شویم که حکایت از ثابت و مشخص بودن این احکام دارد: «وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا» اینکه حکم خدا مشخص و غیر قابل تغییر است بیان از ثابت بودن احکام الهی دارد.

علاوه بر این احکام شرعی احکام الهی گاهی تعارض می‌کنند. تعارضی که در اصول فقه دارای انواعی است و برای هر کدام راهی برای حل تعارض پیش بینی شده است. یکی دیگر از بحث‌هایی که در اصول مطرح است، تعارض بین ادله است که باز ناظر به احکام شرعی الهی است و در دو قسم دیگر وجود ندارد؛ چرا که در آنجا هر حکمی در واقعه‌ای خاص صادر شده است و در احکام الهی، شارع در بیان حکم، واقعه خاصی را منظور نداشته و در مقام بیان حکم بوده است. بنابراین وقتی در احکام شرعی الهی دو روایت با هم تنافی دارند، گفته می‌شود بین آن دو تعارض رخ داده است که این موضوع فقط در احکام الهی است و اینکه کلمه (تشریح و جعل) در لسان اصولیین دیده می‌شود بر همین موضوع دلالت دارد.

« هر روایتی که بر یک حکم شرعی دلالت دارد و با یک روایت دیگر تعارض داشت بهتر است بگوییم تعارض، تنافی بین مدلول‌های آن دو روایت است و چون مدلول روایت نیز جعل است می‌توان اینگونه تعبیر کرد که تنافی و تعارض بین دو دلیل (حکم شرعی) یا بخاطر

جعل آن‌هاست یا بخاطر مدلول آن دو است.» (ایروانی، «الحلقه‌الثالثه فی أسلوبها الثانی»، بی‌تا؛ ج ۴، ص ۲۹۱)

### حکم قضایی

در متون فقهی گاهی منظور از کلمه حکم یا حکم شرعی احکامی است که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) در شأن قضاوت صادر کرده اند نه احکام الهی؛ بلکه این احکام زمانی صادر شده است که بین مردم اعم از مسلمان و غیر مسلمان نزاعی صورت می‌گرفته است. این قسم از حکم شرعی هم معمولاً مستقلاً مورد بحث قرار نگرفته است. در تعریف این قسم از حکم شرعی آمده است:

«حکم قضایی انشاء و ایجاد اطلاق یا انشاء یک الزامی در مسائل اجتهادی و غیر اجتهادی است در مسائلی که بین دو نفر دشمنی به وجود آمده بر اثر مصلحت‌های مالی و معیشتی. با کلمه انشاء حکم الهی خارج می‌شود چرا که حکم الهی انشاء نیست بلکه اخبار از حکم خداست.» (الس یوری، «نضد القواعد الفقیه علی مذهب الامامیه» ۱۳۶۱؛ ج ۱، ص ۴۹۰)

به عبارت بهتر حکم قضایی، حکمی است که معصومین (علیهم السلام) به هنگام رفع خصومت و دعوا بین مردم صادر کرده‌اند. در برخی روایات دیده می‌شود معصومین (علیهم السلام) در یک واقعه خاصی مربوط به ابواب جزایی حکمی را صادر کرده‌اند که فقط مربوط به همان واقعه است و حکمی ثابت و همیشگی نیست؛ این احکام قضایی هستند که معمولاً در عبارات فقها به عنوان «قضیه فی واقعه» از آن تعبیر می‌شود.

از جمله ویژگی‌های حکم قضایی، عدم قابلیت تعمیم آن احکام است.

هر قانونگذار حکیمی در مقام بیان حکم چنانچه موضوع حکم قیودی داشته باشد، قیود آن را بیان می‌کند. چنان که اگر اصل تکلیف الزامی (خواه وجوب یا حرمت) ویژگی مشروط

به شرایط و قیودی باشد، آن شرایط و قیود را نیز بیان می‌کند. از همین رو در مقام شک در قیود حکم و موضوع چنانچه بیانی از قانونگذار در دست نداشته باشیم، به مقتضای اطلاق، حکم به نفی قید و شرط می‌نماییم. با توجه به این که شارع مقدس اسلام در مقام قانونگذاری شیوه نوینی را ابداع نموده، این قاعده در مورد روایاتی که احراز شود در مقام بیان حکم صادر شده، اعمال خواهد شد. بر عکس، در روایات قضایی رسم بر این نبوده و نیست که قاضی در مقام بیان رأی نهایی، ویژگی‌ها و قیود موضوع را بیان کند، بلکه تنها مفاد رأی را بیان می‌کند. حال آن که رأی و قضاوت، در عمل مبتنی بر شرایط و ویژگی‌هایی است که در آن مورد مطرح بوده است. این قیود و شرایط معمولاً در جریان طرح دعوا توسط مترافعین ذکر می‌شود و قاضی با توجه به همین اظهارات و شرایط است که حکم می‌نماید. حال اگر کسی مفاد رأی را روایتی تلقی کند که ناظر به بیان حکم و قانون کلی است، اشتباهی بزرگ رخ خواهد داد. از این جهت، روایات قضایی از نوعی وصف اختصاص و یا عدم قابلیت تعمیم برخوردارند. مقصود از ویژگی‌های حکم و موضوع، خصوصیتی است که به نوعی در حکم تأثیر می‌گذارد و گرنه در هر پرونده قضایی ده‌ها خصوصیت وجود دارد که می‌دانیم در رأی صادر شده، تأثیری ندارد. اما گاه خصوصیات دعوا یا طرفین آن‌ها به تناسب حکم و موضوع به گونه‌ای است که می‌دانیم یا احتمال قابل توجه می‌دهیم که این ویژگی‌ها در حکم مؤثر بوده است. در واقع این ویژگی‌های مرتبط و معنادار است که حجیت رأی را به همان مورد محدود می‌سازد. (محقق داماد، «تفکک یک روایات قضایی از روایات الهی»، ۱۳۸۳؛ ص ۵۷)

از خصوصیات دیگر احکام قضایی، عدم قابلیت تعارض با دیگر روایات است. ارزش و اعتبار آنچه به عنوان رأی برای حل و فصل دعوا صادر می‌شود با آنچه به عنوان قانون، تشریح می‌شود کاملاً متفاوت است. رأیی که در دعوایی صادر می‌شود این اندازه توانایی دارد که بتواند همان دعوا را حل و فصل نماید، حال آن که قانون از ویژگی عام بودن برخوردار

است و می‌تواند همچون مفهوم کلی که به طور قهری بر مصادیق خود منطبق می‌شود، همه موارد را در بر گیرد. به دلیل همین ویژگی است که میان روایات متعارض، نسبت عموم و خصوص من وجه برقرار می‌شود و دو روایت متعارض در ماده اجتماع دچار تعارض می‌شوند.

درباره روایات قضایی اصولاً نمی‌توان تعارض و تضادی را فرض کرد زیرا هر روایت قضایی ناظر به حل و فصل و بیان حکم یک دعوا و همچون قضایای شخصیه است. بنابراین روایت قضایی نمی‌تواند حتی با روایت قضایی دیگری تعارض نماید. به طریق اولی روایت قضایی این قابلیت را ندارد که با روایتی که در صدد بیان حکم و قانون است، تعارض نماید زیرا میان روایتی که در مقام حل و فصل یک نزاع است و روایتی که در مقام بیان قانون است، در واقع ماده اجتماعی برای تعارض تحقق نمی‌یابد.

و در مبحث حل تعارض میان روایات، این مسأله چنان که باید مورد توجه قرار نگرفته است؛ حل اختلاف و تعارض میان بخشی از روایات متعارض از این راه ممکن است. اعمال این شیوه در اجتهاد، در مواردی که قرائن کافی بر قضایی بودن روایتی وجود دارد ضمن پیشگیری از طرح روایات، ما را از جمع‌های تبرعی و غیر عرفی میان روایات که اصولاً ارزش و اعتباری ندارد، بی‌نیاز می‌سازد. در مبحث تعارض بنابر این مبنا که مرجحات غیر منصوص را هم ملاک تفضیل روایتی بر روایت دیگر بدانیم، در فرض تساوی دو یا چند روایت متعارض از جمیع جهات، حتی بتوان عدم احتمال قضایی بودن در یک روایت و احتمال آن در دیگری را ملاک حل تعارض قرار داد و روایتی را که دچار احتمال قضایی بودن نیست، بر روایتی که این احتمال در آن راه دارد، ترجیح داد. (محقق داماد، «تفکک یک روایات قضایی از روایات الهی»، ۱۳۸۳؛ ص ۵۸)

آخرین ویژگی احکام قضایی قابل تفویض بودن آن است.

در زمان معصومین (علیهم السلام) در بین احکام سه گانه الهی، قضایی و حکومتی، تنها احکام قضایی بودند که از سوی ایشان به عالمان عادل تفویض می شدند. بیان احکام الهی و صدور حکم حکومتی در زمان حضور معصومین (علیهم السلام) برای هیچ کسی جز ایشان تعلق نداشت؛ اما دیده می شود برای رفع خصومت بین مردم گاهی با اجازه معصومین و با شرایطی این منصب به اصحاب ایشان تفویض می شد که با جستجو در بین احادیث این موضوع به وضوح قابل مشاهده است. به طور مثال در حدیثی از نبی اکرم (صلی الله) که در حال وصیت به امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) هستند این چنین می فرمایند:

«فی وصیة النبی (صلی الله علیه وآله) لعلی (علیه السلام) قال: یا علی لیس علی المرأة جمعة - إلى أن قال: ولا تولى القضاء. پیامبر در وصیتش به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: ای علی! بر زنان نماز جمعه نیست تا جایی که فرمود: زنان نمی توانند قاضی باشند.» (حر عاملی، ۱۴۱۴؛ ج ۱۸، ص ۶)

از این حدیث مشخص می شود که پیامبر به غیر اهل بیت کسانی را برای منصب قضاوت نصب می کردند اما این انتصاب به مقام قضا در جامعه شرایطی دارد که یکی از آنها مرد بودن است و گویا پیامبر (صلی الله علیه و آله) در اینجا به امیرالمؤمنین (علیه السلام) چنین وصیت می کند که در انتصاب قضات شرط مرد بودن را در نظر بگیرد حال آنکه چنانچه منصب قضاوت در زمان حیات اهل بیت (علیهم السلام) مختص به خود ایشان بود بیان شرایط قضاوت از سوی ایشان دلیلی نداشت. در عبارات فقها نیز شرایطی برای قضاوت مطرح شده است که بر تفویض این منصب دلالت دارد.

«و یشرط فیہ أی القاضی الذی یراد نصبه منهم (علیهم السلام) البلوغ و کمال العقل و الایمان و العدالة و طهارة المولد و العلم و الذکورة بلا خلاف أجدہ فی شیء منها، بل فی المسالک

(هذه الشرائط عندنا موضع وفاق) بل حكاہ فی الریاض عن غیرها أيضا. (النجفی، « جواهر الكلام»، ۱۳۶۲؛ ۴۰، ص ۱۲)

برای قاضی ای که از سوی اهل بیت (علیهم السلام) نصب می‌شود شرایطی است: بلوغ، عقل، تشیع، عدل، طهارت مولد، علم (فقاہت) و مرد بودن.

شاید اشکال شود که با توجه به روایاتی که درباره مسئله حکومت اسلامی و ولایت فقیه وجود دارد که در زمان نبود ایشان حکومت اسلامی به عالم فقیهی که دارای ویژگی‌هایی باشد تفویض شده است، احکام حکومتی نیز قابل تفویض است؛ بنابراین این موضوع نمی‌تواند به عنوان یک ویژگی برای احکام قضایی محسوب شود.

برای پاسخ به این اشکال باید به دو نکته توجه کرد: اول آنکه تفویض حکومت اسلامی به فقیه تنها در زمانی است که معصومین (علیهم السلام) حضور ندارند و دوم، تفویض حکومت اسلامی تنها به یک نفر تعلق دارد در حالی که در موضوع قضاوت و صدور حکم قضایی، این منصب به یک نفر تفویض نمی‌شود.

### حکم حکومتی

برای حکم حکومتی تعاریف گوناگونی ارائه شده است که قدر مشترک همه آنها انشایی بودن و از جانب حاکم اسلام بودن است؛ برای مثال در کتاب شریف جواهر حکم حکومتی این طور تعریف شده که حکمی است انشایی از جانب حاکم نه از جانب خدای سبحان برای یک حکم شرعی یا حکمی وضعی و یا برای موضوع حکم شرعی و وضعی است. «و اما الحکم فهو انشاء انفاذ من الحاکم لا منه تعالی لحکم شرعی او وضعی او موضوعهما فی شیء مخصوص.» (النجفی، « جواهر الكلام»، ۱۳۶۲؛ ج ۴۰، ص ۱۰۰)

علامه طباطبایی حکم حکومتی را اینگونه تعریف می‌کند: «حکم حکومتی، حکمی است که از جانب حاکم اسلامی و به حسب مصلحت وقت اتخاذ می‌شود.» (طباطبائی، «بحثی درباره مرجعیت و روحانیت»، ۱۳۴۱؛ ج ۱، ص ۸۳)

علامه طباطبایی برای حکم حکومتی قید مصلحت را اضافه کردند که حائز اهمیت است و ما مثالی را در عبارات علما پیدا کردیم که حاکی از حکم حکومتی دارد که توسط رسول خدا برای مصلحت جامعه صادر شده است:

«الاحکام الحکومیة نظیر تحریم رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فی حرب خیبر للحم الحمار: انما الحرام ما حرمه الله فی القرآن ای ما یجتنبه المسلم دائم الا ما حرمه رسول الله مع أنه یجب امتثاله و التجنب عنه حین وجوده و مثل أمره بالهرولة فی الطواف أو بالخضاب حینما ضعف المسلمون لشیبتهم.» (الاذری قمی، «تحقیق الاصول المفیده فی اصول الفقه»، ۱۳۷۲؛ ج ۱، ص ۵۰) احکام حکومتی نیز همان دو ویژگی که در احکام قضایی ذکر شد را با همان دلایل دارا هستند؛ یعنی احکام حکومتی قابلیت تعمیم ندارند و اینکه تعارض بین روایات و احکام حکومتی وجود ندارد.

علاوه بر این دو ویژگی، با توجه به ملاک و مبنا بودن (مصلح عمومی) در صدور احکام ولایی، طول مدت اعتبار آن احکام، تابع بقای مالک و مبنا یا همان مصلحی است که حکم حکومتی بر اساس آن صادر شده است. برخی، این مصلح موقتی را همان «حوادث واقعه یا مصلح مقتضیه» نامی ده‌اند و احکام حکومتی را می‌توان این از احکام متغیره که تابع تغییرات زمان و مکان است، معرفی کرده‌اند. این ویژگی (تداوم نسبی یا موقتی بودن) حکم حکومتی نام دارد. (محمدی، «قلمرو احکام اولیه، ثانویه و احکام حکومتی»، ۱۳۹۵؛ ص ۹۹)

و ویژگی دیگر احکام حکومتی موضوعی بودن آن است. بحث از احکام حکومتی، همواره یک بحث موضوعی است؛ زیرا این احکام در جهت اجرای احکام کلی الهی هستند. ولی



فقیه از این جهت که در مقام افتا قرار دارد، باید احکام کلی (حکم اولی یا ثانوی) را از کتاب و سنت استخراج کند و از این جهت که والی و حاکم است، وظیفه دارد حکم ولایی را از طریق عرضه جزئیات بر کلیات، استخراج نماید. (محمدی، «قلمرو احکام اولیه، ثانویه و احکام حکومتی»، ۱۳۹۵؛ ص ۹۸)

همچنین احکام حکومتی نباید احکام الهی شرعی را نقض کند. حاکم جامعه اسلامی در مقام صدور احکام جزئی اجرایی، نمی‌تواند حکمی بر خلاف احکام شرعی صادر کند. بر همین مبنا، می‌توان نتیجه گرفت که احکامی از این دست که به منظور حفظ نظام صادر می‌شود، همواره باید با مبانی دینی و احکام شرعی منطبق بوده و برخلاف آن‌ها نباشد، مگر آنکه بر حسب قاعده عقلی تقدیم اهم بر مهم، حکم و کار خلاف شرع در مقایسه با حفظ مصلحت عمومی و نظام، جزئی و کم اهمیت باشد. در این صورت، صادر کردن این احکام توجیه شرعی دارد و از باب قاعده مزبور، حکم ولایی بر سایر احکام شرعی، مقدم است و اصولاً غیر شرعی محسوب نمی‌شود. موضوع احکام حکومتی، احکام شرعی اولی یا ثانوی نیست؛ چرا که امر به انجام احکام اولی یا ثانوی، امر ارشادی است نه مولوی. تنها در صورتی اوامر فقیه، مولوی است که حکم وی در حوزه مسائل اداره جامعه و حکومت باشد، مانند حکم به تحریم خرید و فروش تنباکو از سوی میرزای شیرازی. (محمدی، «قلمرو احکام اولیه، ثانویه و احکام حکومتی»، ۱۳۹۵؛ ص ۹۹)

### ضوابط تفکیک احکام الهی، قضایی و حکومتی

تفکیک احکام ولایی و قضایی از احکام کلی الهی در فهم دقیق و استنباط صحیح از روایات نقش بسزایی دارد. در بس‌یاری از موارد، پیامبر یا امام به لحاظ شأن ولایی و حکومتی، نه از جهت منصب تبلیغی یا قضایی، حکمی را صادر کرده‌اند. در چنین زمینه‌هایی، گاه آنان خود

در موارد مشابه، به گونه‌ای دیگر حکم نموده‌اند. فقها در مقام حل این تعارض ظاهری گاه وجوهی را ذکر کرده‌اند که مصداق جمع تبرعی و غیر مقبول است. حال آنکه توجه کافی به این مبنا که برخی اخبار متضمن احکام حکومتی است، در رفع تعارض بسی کارساز است. احکام حکومتی در حوزه اختیارات و صلاح‌دید حاکم اسلامی و تحت تأثیر شرایط و مقتضیات خاص زمان، مکان، مسائل مدیریتی و مانند آن است و با تغییر اوضاع و شرایط به کلی تغییر می‌کند. فهم این اخبار و علت اختلاف آن‌ها با روایات فقهی به علاج تعارض آن‌ها کمک می‌کند و ما را از برداشت‌های غیر عرفی و تکلفات فنی بی‌نیاز خواهد کرد. در وجه جمع بس‌یاری از اخبار متعارض مانند روایات مربوط به احکام احیای زمین‌های موات و اخبار اباحه خمس و اخبار لزوم پرداخت آن نباید تنها به سراغ مرجحات سندی، دلالی و مانند آن رفت و سپس حکم به تساقط و رجوع به اصول عملی یا تخییر و مانند آن نمود. در کنار توجه به آن ضوابط باید به احتمال حکومتی بودن یک دسته یا حتی همه روایات متعارض هم به خوبی توجه کرد. احکام الهی در هر حال تابع مصالح و مفاسد است. بنابراین ممکن است معصوم به عنوان حاکم اسلامی در مسئله ای مانند خمس و مالیات‌های شرعی که وجه مدیریتی و حاکمیتی هم دارد، بنا به اقتضای مصالحی، مردم را از پرداخت خمس، معاف و در شرایط دیگری، مردم را به پرداخت آن ملزم کند. به همین ترتیب، آنان ممکن است بنا به اقتضای شرایط، زکات را بر مواردی بیش از موارد نه گانه، واجب کنند و در شرایط دیگر از همان موارد نه گانه عفو نمایند. امام خمینی که از طرفداران اندیشه تأثیر زمان و مکان در اجتهاد است، در مواردی به این مهم توجه داده‌اند. به نظر ایشان، مسئله‌ای که در قدیم دارای حکمی بوده است به ظاهر، همان مسئله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام ممکن است حکم جدیدی پیدا کند. شهید صدر هم برای حل تعارض اخبار احیای موات از همین روش بهره جسته است. شهید مطهری نیز به مناسبت طرح بحث انفال ضمن نقل فتوای مشهور فقیهان مبنی بر اباحه همه انفال برای شیعیان نوشته است: اینچا

لزام حکم شرعی به اقتضای مشیخه معصومیه نظام صدور حکم و ضوابط آن

بار دیگر اهمیت مسئله حکومت و ولایت از یک طرف و کوتاهی نظر فقهای شیعه از طرف دیگر ظاهر می‌شود. چگونه ممکن است غیبت امام لکن سبب شود این فلسفه بزرگ معطل بماند و اراضی انفال حکم اموال شخصی و منقول را پیدا کند؟ این اخبار از رسول اکرم است. ممکن نیست ناظر به خصوص زمان غیبت باشد. برخی دیگر از فقیهان معاصر نیز تعارض اخبار مربوط به تحلیل انفال و روایات باب احیای موات را با توجه به احکام حکومتی حل و فصل کرده اند. (نوبهار و رضانی، «گونه شناسی روایات در حل تعارض»، ۱۳۹۷؛ ص ۶۷)

### ضوابط تشخیص احکام الهی

احکام الهی دارای ضوابطی است که آن را از دو قسم دیگر جدا می‌سازد و باعث می‌شود رفتار فقیه و قانونگذار نیز رفتاری متفاوت باشد؛ بنابراین باید ضوابطی برای تشخیص آن وجود داشته باشد تا بتوان آن را از احکام قضایی و حکومتی تمییز داد که ما در این بخش به این ضوابط خواهیم پرداخت.

### صدور حکم برای بیان و تبلیغ شریعت

همان‌طور که از تعریف احکام الهی پیداست، از مهم‌ترین مؤلفه‌های این نوع حکم این است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) یا اهل بیت (علیهم السلام) این روایت را در منصب بیان حکم الهی باشند نه در مقام قضاوت و ولایت. برای تشخیص این ضابطه قرائنی وجود دارد که می‌توان دریافت که این روایت ناظر به تبلیغ احکام الهی است. از جمله این قرائن استشهاد معصوم به قرآن کریم در متن روایت است. (علی اکبریان، «معیارهای بازشناسی احکام ثابت و متغیر در روایات»، ۱۳۸۶؛ ج ۱، ص ۱۶۸)

از جایی که ما می‌دانیم قرآن کریم از جانب خدا برای تنظیم حیات انسان صادر شده است، احکام موجود در آیات قرآن، احکام الهی است و وقتی معصوم به آن آیه استشهاد می‌کند که حکم الهی را در بر دارد و ثابت و همیشگی است، درمی‌یابیم که معصوم در شأن تبلیغ و بیان حکم الهی است؛ مانند روایتی که از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است:

«زراره گفت: به امام باقر (علیه السلام) عرض کردم: آیا به من خبر می‌دهید که از کجا فهمیدید مسح به روی بخشی از سر و پاها است؟ امام خنده‌ای زد و فرمود: زراره! این مطلب را پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفت و قرآن نیز بر همان نازل شد؛ چرا که خداوند باری تعالی فرمود: «فاغسلوا وجوهکم» که دانستیم باید همه صورت شسته شود؛ سپس فرمود: «وَأَيِّدِكُمْ إِلَى الْمِرْفَاقِ» سپس بین دو کلام فاصله انداخت و فرمود: «وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ» که دانستیم مسح به بخشی از سر تعلق دارد؛ چرا که مسح را با حرف (باء) آورد؛ سپس مسح پاها را نیز به سر عطف فرمود. همان‌گونه که دست-ها را به صورت عطف کرد و فرمود: «وَارْجُلِكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ». بنابراین دانستیم مسح پاها نیز به بخشی از آن تعلق می‌گیرد چرا که به مسح سر عطف شده است.» (طوسی، «تهذیب الأحکام فی شرح المقنعه للشیخ المفید رضوان الله علیه»، ۱۳۶۴؛ ج ۱، ص ۶۱) از جمله دیگر قرائن، وجود حکم در شرایع پیشین است. اگر حکم شرعی نه تنها در دین اسلام بلکه در ادیان الهی پیش از اسلام نیز موجود بود، قرینه خوبی برای الهی بودن آن حکم است؛ چرا که احکام الهی ثابت و همیشگی هستند و از وجود حکمی در ادیان الهی گذشته دانسته می‌شود این حکم اختصاص به زمان خاصی ندارد و در دین الهی ثابت است. (علی اکبریان، «معیارهای بازشناسی احکام ثابت و متغیر در روایات»، ۱۳۸۶؛ ج ۱، ص ۱۹۰)

برای تشخیص ثبات یا تغییر یک عنصر دینی باید به وجود یا عدم آن در ادیان پیش از اسلام مراجعه کرد. در برخی موارد خود نصوص دینی به این مطلب پرداخته‌اند: «إِذَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۱». این آیه نشان می‌دهد

که حکم وجوب روزه امری جهان شمول و ثابت و غیر وابسته به موقعیت است. (هادوی، «مبانی کلامی اجتهاد»، ۱۳۷۷؛ ص ۴۰۱)

بنابراین اگر با رجوع به ادیان الهی گذشته حکم شرعی مورد نظر را در آنجا هم یافتیم و ثبات داشتن آن برای ما احراز شد دلیل خوبی بر آن است که معصوم در مقام تبلیغ دین بوده و آن حکم، حکم الهی است.

### ثابت بودن موضوع حکم

اگر موضوع حکمی ثابت باشد یعنی در تمام ازمنه و در تمام ملت‌ها و جوامع وجود داشته باشد و اختلافی بین این ازمنه و جوامع وجود نداشته باشد، حکم آن نیز ثابت خواهد بود؛ چرا که بین موضوع و حکم یک تلازم عقلی وجود دارد. برای مثال موضوع عبادت، امری است که در تمام طول تاریخ و در همه جوامع وجود دارد و اصل اولی بر ثبات حکم است. اگر موضوع ثابت باشد و حکم تغییر کند حکم مربوط به آن موضوع نبوده یا قیود خاصی در موضوع مد نظر بوده است که با نبود آن‌ها حکم تغییر یافته است. (علی اکبریان، «معیارهای بازشناسی احکام ثابت و متغیر در روایات»، ۱۳۸۶؛ ج ۱، ص ۲۰۹)

### ذاتی بودن موضوع حکم

موضوعات به دو دسته تقسیم می‌شوند: موضوعاتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در هر فرهنگ و زمانی موظف به بیان آن‌ها است، ذاتی است؛ اما برخی دیگر از موضوعات احکام با توجه به شرایط خاص فرهنگی، زمانی و مکانی توسط پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بیان شده است، بر خلاف موضوعاتی که فارغ از شرایط فرهنگی، زمانی و مکانی مورد حکم واقع شده است.

حال اگر موضوعی ثابت باشد حکم آن نیز ثابت بوده و الهی است؛ چرا که اگر این موضوع که در هر شرایطی باید بیان شود و مختص شرایط خاصی نیست، حکم آن نیز ثابت و ذاتی است. چنانچه گفته شود حکم چنین موضوعی متغیر بوده و در زمان و مکان دیگری تغییر می‌کند یعنی موضوع ذاتی نبوده و این خلاف فرض است. (علی اکبریان، «معیارهای بازشناسی احکام ثابت و متغیر در روایات»، ۱۳۸۶؛ ج ۱، ص ۲۱۳)

بنابراین اگر موضوعی ذاتی بود حکم آن نیز ذاتی است و اگر حکمی ذاتی باشد، ثابت و همیشگی است و چنانچه حکمی چنین ویژگی داشته باشد، حکم الهی است و پیامبر در لحظه بیان این حکم، در منصب تبلیغ و بیان حکم الهی بوده است.

### ضوابط تشخیص احکام قضایی

احکام قضایی نیز دارای ضوابطی است که به کمک آنها از دو قسم دیگر خود متمایز می‌شود. تشخیص و تمییز احکام قضایی باعث می‌شود رفتار فقیه و قانونگذار رفتاری مختص با همین نوع از احکام باشد تا در مقام افتا و قانونگذاری با دو قسم دیگر خلط نشود؛ و از جایی که تشخیص این احکام در بحث‌های کیفری رابطه مستقیمی با جان و آبروی مردم دارد، شناسایی این ضوابط ضروری است.

### صدور احکام قضایی برای فصل خصومت

همانطور که در فصل گذشته بیان شد حکم قضایی حکمی است که معصوم (علیه السلام) در منصب قضاوت و رفع خصومت صادر کرده است؛ طبیعی است اولین شرط صدور حکم قضایی وجود یک تنازع یا خصومت در بین مردم است تا معصوم (علیه السلام) در صدد

حل و فصل آن قرار بگردد و در آخر حکمی صادر کند. این نکته در تعریف حکم قضایی آیت الله سبحانی تبریزی نیز آمده است:

«الثالث: مقام القضاة و فصل الخصومة عند التنازع في مال أو حق أو ميراث و فهو يحكم و يفصل و يقضى و يبرم بما أنه قاضي الأمة و حاكمها الشرعي في الأمور الحسبية. ويكون ما قضى به لازم الإطاعة، ولا يجوز التخلف عنه.» (سبحانی تبریزی، «تهذيب الاصول: تقرير ابحاث الاستاد الاعظم والعلامة الفخيم الامام الخميني (س)»، ۱۳۸۸؛ ص ۵۲۶) سوم: (سومین شأن پیامبر) مقام قضاوت و فصل خصومت است که در هنگام نزاع در مال، حق و ارث به وجود می‌آید و پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این زمان با توجه به شأن حاکم شرعی در امور حسبی قضاوت کرده و حکم می‌کند.

با دقت در عبارت «عند التنازع في مال أو حق أو ميراث» که در تعریف ایشان آمده است در می‌یابیم که یکی از ویژگی‌های احکام قضایی همین است که در زمانی حکم قضایی صادر می‌شود که تنازع رخ داده باشد.

### استفاده از تعابیری همچون «قضی» در روایات

استفاده از کلماتی مانند «قضی» در ابتدای روایت‌های منسوب به پیامبر رحمت (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌تواند ضابطه‌ای برای تشخیص احکام قضایی باشد.

امام خمینی (ره) نیز ضمن بیان حدیث لاضرر این موضوع را بیان می‌کنند: «حدیث نفی ضرر و ضرار، از مسند احمد حنبل به روایت عبادة بن صامت در ضمن فراهایی آمده که با واژه (قضی) شروع شده است. روشن شد که از ظاهر واژه‌های قضی، امر و حکم، بر می‌آید که مسئله از مواردی بوده که پیامبر به عنوان حاکم یا قاضی دستوری صادر کرده است و چون مورد از

موارد قضاوت نبوده، پس دستور حکومتی بوده است. پیامبر با توجه به مقام حکومتی خود، از ضرر و ضرار نهی کرده است. بنابراین معنای روایت این می‌شود: پیامبر به عنوان حاکم اسلامی مردم را از هرگونه زیان رسانی به دیگران، پیروی از دستور وی، واجب است. (موسوی خمینی، «بدائع الدرر فی قاعدة نفی الضرر»، ۱۴۱۴؛ ص ۱۱۳)

در بین عبارات فقها تعبیری وجود دارد که در زمانی استفاده می‌شود که موضوع از احکام قضایی باشد و آن تعبیر «قضیه فی واقعه» است. همانطور که از ظاهر این تعبیر پیداست، زمانی از این عبارت استفاده می‌شود که معصوم حکمی را صادر کرده باشد که مختص همان واقعه خاص است و ایشان در قضیه خاصی آن حکم را داده اند و قابل تعمیم به وقایع دیگر نیست چرا که در آن واقعه خصوصیات لحاظ شده است که مختص همان واقعه است. بنابراین هرگاه در بین روایات و عبارات فقها با مواردی روبرو شدیم که از قبیل «قضیه فی واقعه» بود، آن حکم قضایی است.

### ضوابط تشخیص احکام حکومتی

یکی از مهمترین اقسام احکام شرعی، احکام حکومتی است که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ بنابراین تشخیص روایاتی که ناظر به احکام حکومتی است نیز اهمیت ویژه‌ای دارد. احکام حکومتی دارای ضوابطی است که به وسیله آنها می‌توان آن را از اقسام دیگر تمیز داد و ما در این بخش به بررسی آنها خواهیم پرداخت.

### انشایی بودن حکم حکومتی

(انشاء) به معنای ایجاد کردن است و حکم انشایی حکمی است که ایجاد شده است بر خلاف حکمی که از آن خبر داده می‌شود سپس طبق آن عمل می‌شود؛ به طور مثال وجوب نماز



حکمی غیر انشایی است که از سوی خدا واجب شده است و معصوم (علیه السلام) آن را بیان فرموده است اما در جایی دیگر معصوم (علیه السلام) حکم شرعی را بیان نفرموده بلکه حکمی را انشاء کرده است:

« از هند سراج روایت شده است: به ابوجعفر (علیه السلام) گفتم: خدا امر شما را اصلاح کند! من برای مردم شام اسلحه می‌بردم و به آنان می‌فروختم. وقتی خدا مرا این مسئله (یعنی حقانیت شیعه، یا مخالفت اهل شام با امام) آگاه کردی، جلوی آن را گرفتم و گفتم دیگر به دشمنان خدا اسلحه نمی‌فروشم و امام به من فرمود: برای آنان ببر؛ زیرا خدا به وسیله آنان دشمن ما و شما را یعنی روم دفع می‌کند و به آنان بفروش؛ اما آنگاه که میان ما و اهل شام جنگ برپا شد، دیگر برایشان اسلحه نبر؛ چرا که هر کسی به سوی دشمن ما اسلحه‌ای ببرد که مایه تقویت آنان به ضرر ما شود، مشرک است.» (حرعاملی، «وسائل الشیعه»، ۱۴۱۴؛ ج ۱۲، ص ۷۰)

بنابراین در تقسیمی دیگر از حکم شرعی می‌توان آن را به دو دسته تقسیم کرد: حکم انشایی، حکمی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن را ایجاد کرده است و حکم غیر انشایی، حکمی است که از سوی خدا صادر شده و پیامبر (صلی الله علیه و آله) فقط بیانگر و مجری آن است.

با توجه به این تقسیم بندی اولین ویژگی حکم حکومتی انشایی بودن است؛ چرا که در حکم حکومتی، حاکم یعنی معصومین (علیهم السلام) با در نظر گرفتن مصالح و مفاسد مسلمین حکمی را انشاء و ایجاد می‌کند و این برخلاف حکمی است معصومین (علیهم السلام) صرفاً به بیان آن‌ها و در صورت لزوم به تبیین و تفسیر آن‌ها می‌پردازند. در حکم حکومتی، حکم توسط معصومین (علیهم السلام) ایجاد می‌شود و این حکم جهت اخبار و بیان حکم الهی نیست و در واقع در حکم حکومتی معصوم موجد حکم است.

## در نظر گرفتن مصلحت اجتماعی

یکی از اساسی‌ترین ویژگی‌های حکم حکومتی در نظر گرفتن مصلحت اجتماعی در هنگام صدور حکم است. حاکم اسلامی در هنگام صدور حکم حکومتی منافع و مصالح مسلمین را در نظر می‌گیرد و بعد حکم را صادر می‌کند و رعایت مصلحت عمومی در تمامی این احکام دیده می‌شود. ممکن است سؤال شود آیا در حکم الهی یا قضایی مصلحت در نظر گرفته نمی‌شود؟

اگرچه این ویژگی در سایر احکام نیز وجود دارد اما تفاوتی وجود دارد که این ویژگی در حکم حکومتی ممتاز می‌شود و آن این است که رعایت مصلحت در حکم حکومتی با در نظر گرفتن مصلحت اجتماع در یک زمان و موقعیت خاص است نه در نظر گرفتن مصلحت فردی یا جامعه در تمام ازمه. مسئله اجتماعی بودن در عبارتی از جناب نایینی دیده می‌شود. ایشان در این خصوص می‌نویسد: «حکم حکومتی با انگیزه برقراری نظم و حفظ نظام اجتماعی و اسلامی صادر می‌شود.» (نایینی، «تنبیه الامه و تنزیه المله»، ۱۳۸۲؛ ص ۱۷۴)

بر این اساس رعایت مصلحت در حکم حکومتی فردی نخواهد بود بلکه مصلحت عمومی در نظر گرفته می‌شود.

## استفاده از واژگان (حکم) و (أمر) در روایت

یکی دیگر از ضوابطی که می‌تواند به تشخیص احکام حکومتی کمک کند، ادبیات و واژه‌های بکار رفته در متن روایت است. حضرت امام (رحمت الله علیه) در این باره می‌نویسد: «هر روایتی که از پیامبر اکرم و حضرت علی با واژه‌هایی چون «قضی»، «حکم» یا «أمر» و مانند آن وارد شده، بر حکم حکومتی و قضایی دلالت دارد، نه بر حکم شرعی، و اگر مقصود از آن روایت، حکم شرعی باشد، یا به صورت مجاز در آن معنا به کار برده شده و یا ارشاد به

حکم الهی است، زیرا از ظاهر این واژه‌ها چنین بر می‌آید که پیامبر از آن جهت که حاکم و قاضی است، دستور داده، نه از آن جهت که بیان‌کننده احکام الهی و مُبَلِّغِ حلال و حرام است. تحقیق در مقام و ظهور لفظی و همچنین تتبع این واژه‌ها در روایات مربوط به قضاوت‌ها و اوامر حکومتی رسول الله و امیرالمؤمنین (علیه السلام) این سخن را تأیید می‌کند و از آن جهت که دیگر امامان معصوم حکومت ظاهری نداشته‌اند، چنین تعبیرهایی از آنان دیده نمی‌شود و اگر در موارد اندک از این واژه‌ها استفاده کرده‌اند، به اعتبار آن بوده که به حسب واقع حاکم بر مردم بوده‌اند.» از این رو، ایشان حدیث نبوی «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ» را از مصادیق روایات حکومتی دانسته و می‌نویسد:

«حدیث نفی ضرر و ضرار، از مسند احمد حنبل به روایت عبادة بن صامت در ضمن فزاینده‌ای آمده که با واژه «قضی» شروع شده است. روشن شد که از ظاهر واژه‌های قضی، امر و حکم، بر می‌آید که مسئله از مواردی بوده که پیامبر به عنوان حاکم یا قاضی دستوری صادر کرده است و چون مورد از موارد قضاوت نبوده، پس دستور حکومتی بوده است. پیامبر با توجه به مقام حکومتی خود، از ضرر و ضرار نهی کرده است. بنابراین، معنای روایت این می‌شود: پیامبر به عنوان حاکم اسلامی مردم را از هرگونه زیان‌رسانی به دیگران باز می‌دارد و بر دیگران، پیروی از دستور وی، واجب است.» (موسوی خمینی، ۱۴۱۴؛ ج ۱، ص ۱۱)

البته همانطور که از سخنان حضرت امام (ره) پیداست، بکار رفتن این واژه‌ها لزوماً به معنای حکومتی یا قضایی بودن نیست؛ بلکه بکار رفتن این واژه‌ها علاوه بر سایر قرینه‌ها، حکومتی یا قضایی بودن حکم را قطعی می‌کند.

## جعل حکم حکومتی به نحو قضیه خارجیہ

در بین احکام تقسیم بندی دیگری دیده می شود که از زمان مرحوم آخوند خراسانی به اصول فقه وارد شده است. این تقسیم بندی به تأثیر از حاجی سبزواری است که قضایا را به سه دسته خارجیہ، حقیقیہ و ذہنیہ دسته بندی می کرد. مرحوم خراسانی و اصولیون نیز این تقسیم را در دانش اصول نیز وارد کردند.

قضایای خارجیہ همان قضایای شخصیہ و جزئیہ هستند که به تک تک افراد خطاب شده اند بدون اینکه وجه جامعی میان این افراد در نظر گرفته شده باشد و اما قضیه حقیقیہ قضیه است که در آن افراد مد نظر نیستند بلکه مالک عنوان کلی است که حکم بر آن حمل شده است. (کاظمی، «فوائد الاصول»، ۱۳۷۶؛ ج ۱، ص ۱۳۳)

در واقع در احکام حکومتی تک تک افراد موضوع حکم نیستند و حاکم اسلامی بر یک عنوان کلی حکم را صادر می کند.

ممکن است سؤال شود چنانچه با توجه به این ضوابط، در تشخیص بین احکام دچار شک شدیم، اصلی وجود دارد تا شک را بر طرف کنیم یا خیر؟ در پاسخ به این سؤال محقق داماد چنین می نویسد:

مقتضای اصل هنگام شک در ماهیت روایت از آنچه گفته شد روشن می شود که بخشی از روایاتی که اکنون در اختیار ما است، ناظر به بیان احکام شریعت است؛ برخی دیگر ناظر به حل و فصل دعاوی و پاره ای از آنها نیز نمایانگر اقداماتی است که لازمه منصب ولایت و زعامت معصومین (علیهم السلام) بوده است. هر چند در مورد دسته اخیر، چنین روایاتی بیشتر مربوط به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) است.

حال اگر در ماهیت و جهت صدور روایتی شک کنیم که آیا در مقام بیان حکم صادر شده یا در مقام حل و فصل دعوا یا به عنوان اقدامی حکومتی، آیا اصل و قاعده‌ای وجود دارد که بتوانیم آن را حمل بر یکی از سه وجه یاد شده نماییم؟

به نظر می‌رسد نمی‌توان به مقتضای اصل خاصی یکی از سه وجه را اصل و مبنا قرار داد؛ بلکه باید با دقت و کنکاش در محتوا و مضمون روایت و نیز قراین و امارات همراه با صدور روایت، در این باره قضاوت نمود. در این موارد تنها امتیازی که می‌توان برای روایات ناظر به بیان احکام قائل شد این است که شمار چنین روایاتی در مقایسه با دو دسته دیگر بیشتر است و بنابراین نوعی حالت غلبه و اکثریت برای روایات ناظر به بیان حکم وجود دارد. اما پیداست که این غلبه حکم قاطعی نمی‌کند تا بی‌درنگ بتوان هر روایتی را ناظر به بیان حکم دانست. این غلبه حداکثر ایجاب می‌کند تا در حکم به این که روایتی قضایی است تأمل بیشتری نماییم. اصولاً حکم نمودن به مقتضای امر غالب که تنها مفید ظن و گمان است، هیچ‌گاه ما را از تحقیق و تفحص بی‌نیاز نمی‌کند مگر آن‌گاه که دلیل خاصی بر حجیت ظن ناشی از غلبه داشته باشیم. اگر اغلب کسانی که در شهری به عنوان شهود در دادگاه حضور می‌یابند، عادل باشند و شماری از آن‌ها ناعادل، این غلبه به خودی خود، قاضی را از تحقیق درباره عدالت شهود بی‌نیاز نمی‌کند. بویژه آن‌که هر گاه در متون روایات تأمل بیشتری شود، می‌توان شمار بیشتری از روایات قضایی را که اکنون به عنوان روایات بیانگر حکم نزد فقها معروف است، شناسایی نمود. (محقق داماد، «تفک یک روایات قضایی از روایات الهی»، ۱۳۸۳؛ ص ۵۵)

بنابراین باید با شناخت و بکارگیری دقیق ضوابط احکام سه‌گانه الهی، قضایی و حکومتی آن‌ها را تفکیک کرد در شناسایی احکام دچار خلط و اشتباه نشویم. در این بخش بیان ضوابط تشخیص احکام شرعی کامل شد و در فصل آینده به بازشناسی احکام قضایی و حکومتی در ابواب جزایی پرداخته خواهد شد.

## نتیجه گیری

احکام و قوانین کیفری با جان و آبروی مردم در ارتباط است؛ به همین منظور شناخت دقیق احکام و تفکیک بین انواع حکم شرعی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. چنانچه در مقام برخورد با روایات، شناخت کاملی از ضوابط تشخیص و تفکیک احکام الهی، قضایی و حکومتی داشته باشیم، می‌توانیم بر اساس ویژگی‌های هر کدام عمل کرده و دچار اشتباه و خلط احتمالی بین این احکام نشویم. هر کدام از این احکام سه گانه دارای ویژگی‌هایی هستند که منحصر به خودشان است چه آنکه در احکام قضایی، معصوم ما را ملزم به حکم موجود در روایت قضایی نکرده بلکه در واقعه‌ای خاص، حکمی متناسب با آن واقعه صادر کردند که قابل تعمیم نیست؛ حال آنکه نمی‌توان چنین برخوردی را با احکام الهی داشت. همچنین احکام حکومتی احکامی هستند که در اختیار حاکم اسلامی هستند و حاکم می‌تواند با توجه به مقتضیات و مصالح روز جامعه احکامی را انشاء کند که به نفع مصلحت مسلمین است.

## فهرست منابع

۱. الطباطبایی، السید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، نشرات اسماعیلیان، چاپ اول، ۱۳۷۲ ه.ش
۲. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۴۱)، بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، تهران، انتشارات صدرا، چاپ اول، ۱۳۹۷ ه.ش
۳. عاملی، محمد بن مکی، القواعد و الفوائد، قم، کتابفروشی مفید، چاپ اول، بی تا.
۴. حر عاملی، محمد، وسائل الشیعه، بیروت، مؤسسه آل‌البیت لاحیاء التراث، چ ۱، ۱۴۱۴.
۵. الرازی، فخر الدین، تفسیر الرازی، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، چ ۱، ۱۴۰۱.

۶. الغروی النائینی، المیرزا محمدحسین، منیة الطالب فی حاشیة المکاسب، مصر، المكتبة المحمدیة، چاپ اول، بی تا
۷. الهاشمی الشاهرودی، السید محمود، بحوث فی علم الاصول، قم، مرکز الغدیر للدراسات الإسلامیة، چاپ دوم، ۱۴۱۷ ه.ق
۸. کرباسی، محمد ابراهیم، منهاج الاصول، بیروت، دارالبالغۀ، چاپ اول، ۱۴۱۱ ه.ق
۹. موسوی خویی، سید ابوالقاسم، اجود التقریرات (تقریر درس خارج اصول آیت الله میرزا محمدحسین نائینی)، قم، مطبعة العرفان، چاپ اول، ۱۳۵۲ ه.ق
۱۰. الصدر، السید محمد باقر، دروس فی علم الاصول، ج ۱، دار الکتب لبنانی، لبنان - بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۶ ه.ق
۱۱. مکارم شیرازی، ناصر، انوار الاصول، قم، مدرسه الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، چاپ دوم، ۱۴۲۸ ه.ق
۱۲. جناتی، محمد ابراهیم، ادوار اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی، قم، مؤسسه کیهان، چاپ اول، ۱۳۷۲ ه.ش
۱۳. ایروانی، محمد باقر، الحلقة الثالثة فی أسلوبها الثاني، قم، المحبین للطباعة و النشر، چاپ اول، بی تا
۱۴. السیوری، الشیخ مقداد، نضد القواعد الفقیه علی مذهب الامامیة، ج ۱، کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی، قم، چاپ اول، ۱۳۶۱ ه.ش
۱۵. محقق داماد، سید مصطفی (۱۳۸۳)، «تفک یک روایات قضایی از روایات الهی»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۳۹
۱۶. النجفی جواهری، الشیخ محمد حسن، جواهر الکلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ هفتم، ۱۳۶۲ ه.ش

۱۷. الاذری قمی، احمد، تحقیق الاصول المفیده فی اصول الفقه، قم، مؤسسه دارالعلم للطباعه و النشر، چاپ اول، ۱۳۷۲ ه.ش
۱۸. محمدی، «قلمرو احکام اولیه، ثانویه و احکام حکومتی»، مقطع کارشناسی ارشد، جامعه المصطفی العالمیه، مجتمع آموزش عالی مشهد مقدس، ۱۳۹۵
۱۹. نوبهار و رمضانی، رحیم و محمد، (۱۳۹۷)، «گونه شناسی روایات در حل تعارض»، دو فصلنامه علمی پژوهی حدیث پژوهی، شماره ۲۰
۲۰. علی اکبریان، حسنعلی، معیارهای بازشناسی احکام ثابت و متغیر در روایات، ج ۱، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلام، قم، چاپ اول، ۱۳۸۶ ه.ش
۲۱. طوسی، ابوجعفر، تهذیب الأحکام فی شرح المقنعه للشیخ المفید رضوان الله علیه، ج ۱، دار الکتب الإسلامیه، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۴ ه.ش
۲۲. هادوی تهرانی، مهدی، مبانی کلامی اجتهاد، قم، مؤسسه فرهنگی خانه خرد، چاپ اول، ۱۳۷۷ ه.ش
۲۳. سبحانی تبریزی، جعفر، تهذیب الاصول: تقریر ابحاث الاستاد الاعظم والعلماه الافخم الامام الخمینی (س)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ اول، ۱۳۸۸.
۲۴. موسوی خمینی، سید روح الله، بدائع الدرر فی قاعده نفی الضرر، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه.ق
۲۵. نائینی، محمدحسین، تنبیه الامه و تنزیه المله (تحقیق سید جواد ورعی)، قم، دفتر تبلیغات، چاپ اول، ۱۳۸۲ ه.ش
۲۶. کاظمی خراسانی، محمد علی، فوائد الاصول، تقریر درس محمد حسین نائینی، قم، جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۳۷۶ ه.ش.